

استنطاق قرآن

حسین صفره^{۱*}، مجید معارف^۲، منصور پهلوان^۳

^۱دانشجوی دکتری دانشگاه تهران، ^۲استاد دانشگاه تهران، ^۳استاد دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۱۱/۱۱ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۱۱/۲۵)

چکیده

استنطاق قرآن یعنی طرح پرسش در پیشگاه قرآن و طلب نطق و پاسخ از آن. این تعبیر، نخستین بار از سوی امام علی(ع) مطرح گردیده است. عالمان دینی آن را بر تفسیر قرآن به قرآن، تأویل، تفسیر موضوعی و استنباط از قرآن اطلاق کرده‌اند که هر یک، بعدی از ابعاد استنطاق را در بر می‌گیرد. استنطاق قرآن، دارای مبانی محکم و روشنی مانند جامعیت قرآن، جاودانگی قرآن و نظام‌مندی قرآن است؛ اما از جهت این که پرسش‌ها در چه حوزه‌ای می‌تواند باشد و هم از این جهت که استنطاق قرآن، از عهده‌ی چه کسی بر می‌آید، میان دانشمندان اختلاف نظر وجود دارد. با تأمل در سخن هر گروه، معلوم می‌شود که اختلاف موجود، ناشی از تفاوت نگاه است. ظرفیت گسترده‌ی قرآن کریم، این امکان را به وجود آورده است که هم گستره‌ی طرح سؤال در برابر قرآن بسیار وسیع باشد و هم غیر معصوم (ع)، بتواند با کسب شایستگی لازم، از عهده‌ی مراتبی از استنطاق قرآن برآید.

کلیدواژه‌ها استنطاق، قرآن، نطق، تفسیر موضوعی، سؤال. *پژوهش‌های قرآن و حدیث*

طرح مسئله

هر کس به ظرفیت‌ها و قابلیت‌های قرآن در گره‌گشایی از زندگی بشر آگاه باشد و به جوامع انسانی امروز، به خصوص، جامعه‌ی مسلمانان هم نگاهی بیاندازد، اعتراف می‌کند که قرآن از زندگی آنان غایب است و در ایفای نقشی که در انسان‌سازی و راه نمودن به زندگی پاکیزه دارد، متروک مانده است و شکایت پیامبر اکرم(ص) در پیشگاه خداوند متعال از مهبجوریت قرآن حقیقت دارد (نک: الفرقان: ۳۰) برای وارد کردن قرآن در متن

*. نویسنده مسئول: تلفن: ۰۹۱۲۷۳۹۸۹۵۲ - فاکس: ۰۲۱-۸۸۷۴۲۶۳۲ Email: hsafareh@hotmail.com

زندگی و یافتن پاسخ مسائل مختلف آن، چه باید کرد؟ امام علی (ع) مسلمانان را مورد خطاب قرار داده، از آنان می‌خواهد قرآن را استنطاق کنند: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ» و می‌افزاید: «علم گذشته و علم آینده، تا روز قیامت و حکم آنچه میان شماست و بیان آن چه درباره‌اش اختلاف دارید، در قرآن هست. و اگر درباره‌ی آن از من بپرسید، به شما خواهیم آموخت.» به نظر می‌رسد بهره‌گرفتن از محتوای جامع و غنی قرآن که امام علی (ع) در همین حدیث شریف، گستره‌ی عظیم آن را با عباراتی کوتاه و رسا ترسیم کرده است، در گرو استنطاق قرآن است. اما از سوی دیگر می‌فرماید: «وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أَخْبِرُكُمْ عَنْهُ.» (کلینی، ۶۰/۱) ^۱: قرآن هرگز سخن نمی‌گوید، من شما را از آن خبر می‌دهم.» مفهوم سخن، این است که استنطاق قرآن از سوی غیر معصوم، نتیجه‌ای ندارد. دو سؤال مهم در مقاله‌ی حاضر، این است که اولاً ماهیت استنطاق چیست؟ و ثانیاً استنطاق قرآن، از عهده‌ی چه کسی بر می‌آید؟ در این باره نظرات مختلفی مطرح شده است که به بیان و بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۱. استنطاق در لغت

استنطاق، مصدر باب استفعال از «نطق» به معنای طلب نطق کردن است و برخی استنطاق فرد را به معنای سخن گفتن با او دانسته‌اند (نک: طریحی، ۵/ ۲۳۸). برخی لغت‌شناسان معتقدند که «نطق» تنها یک ریشه دارد و آن عبارت است از: «آشکار کردن آن چه در باطن است به وسیله‌ی آن چه در ظاهر است؛ اعم از: گفتار، صوت یا حال» خواه در انسان، یا حیوان یا جز آن دو باشد؛ چه در عالم ماده و چه ماورای آن.» (نک: مصطفوی، ۱۶۲/۱۲).

از صورت‌های مختلف نطق نمونه‌هایی در قرآن کریم آمده است (نک: النجم: ۳؛ النمل: ۱۶؛ فصلت: ۲۱؛ یس: ۶۵؛ الجاثیه: ۲۹).

همچنین، استنطقه در اصطلاح اصحاب قانون، به معنای گزارش خواستن است؛ تا بگونه‌ی سؤال و جواب پاسخ دهد (مهیار، ۶۸). نیز گفته‌اند: «استنطاق اصرار در سؤال است.» (طیب، ۴۸/۶) سبب این که از «بازجویی» به استنطاق تعبیر کرده‌اند، این است که در بازجویی، سؤال شونده به راحتی نمی‌خواهد چیزی بگوید؛ ولی مطالبی برای گفتن دارد که باید با سؤال‌های کلیدی، و پافشاری، آن را از او بیرون کشید.

۱. در نهج البلاغه این عبارت چنین آمده است: «وَلَنْ يَنْطِقَ وَلَكِنْ أَخْبِرُكُمْ عَنْهُ.» (شریف‌رضی، ۲۲۳).

۲. استنطاق در روایات

در روایات اهل بیت (علیهم السلام)، به طور محدود، تعبیر «استنطاق» به کار رفته است؛ مانند: استنطاق عقل در روایت محمد بن مسلم از امام باقر (ع) که فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ...» (کلینی، ۱/ ۱۰؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۱۵ / ۲۰۸) «چون خدا عقل را آفرید، از او بازپرسی کرد.» که احتمال دارد که استنطاق و اقبال و ادبار عقل، استعاره‌ی تمثیلی باشد (مجلسی، مرآة العقول، ۲۷/۱) و یا مراد از مکالمه‌ی عقل در این حدیث، صرف اظهار انقیاد و اطاعت آن باشد؛ نه نطق آن به جواب. (حرّ عاملی، الفوائد الطوسیة، ۴۳-۴۲) و استنطاق خضر توسط موسی (ع) که امام صادق (ع) ضمن تشبیه امامان (ع) و امت به آن عالم (خضر) و موسی (ع)، در باره‌ی آن حکایت تعبیر استنطاق را به کار برده است (نک: عیاشی، ۳۳۱/۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۰۷/۲). استنطاق خضر توسط موسی (ع)، بیشتر با پرسش‌هایی انطباق دارد که موسی (ع) در پی کارهای سه گانه‌ی عبد صالح طرح کرد (نک: الکهف: ۷۷، ۷۴، ۷۱). با وجود این که در آغاز، به موسی (ع) گفته بود: «اگر مرا پیروی می‌کنی، پس چیزی از من سؤال مکن، تا خود، از آن با تو سخن بگویم.» (الکهف: ۷۰) و با توجه به پاسخ‌هایی که در هنگام جدایی به موسی (ع) گفت: «سَأَنْبُئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا.» (الکهف: ۷۸) «تو را از تأویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کنی، آگاه خواهم ساخت.» این استنطاق، پرسشگری از باطن وقایع و مربوط به تأویل آنها بوده است. و استنطاق مشرکان در قیامت که در یک روایت، از سؤالی که در آیه‌ی (الأنعام: ۲۲) از مشرکان پرسیده شده است، با عنوان «استنطاق» آنان یاد شده است. (نک: مجلسی، بحار الأنوار، ۱۲۸/۹۰) و در روایت دیگری، امام علی (ع) می‌فرماید: پیامبر (ص) و امام (ع) [در قیامت] مورد استنطاق قرار می‌گیرند (نک: حسینی/سترآبادی، ۳۰۸؛ سیدحیدر آملی، ۱/ ۴۲۳؛ مشهدی، ۳۰۹/۸). استنطاق و بازپرسی از پیامبران و ... امری است که آیات قرآن نیز آن را تأیید می‌کند. (نک: المائدة، ۱۱۶).

۲-۱. استنطاق قرآن

از جمله مواردی که در روایات، تعبیر استنطاق به کار رفته است، «استنطاق قرآن» است که نظر به ارتباط آن با عنوان این مقاله، به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد. استنطاق قرآن در سخن امام علی (ع) به صورت امر به کار رفته است: «...ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ أَحْيَرُكُمْ عَنْهُ إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَىٰ وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ وَ بَيَانَ مَا أَصَبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ.» (کلینی، ۱/ ۶۰؛

سیدرضی، ۲۲۳؛ قمی، ۳/۱).

امام (ع)، از سویی می‌فرماید: «قرآن را استنطاق کنید» و از سوی دیگر می‌فرماید: «و (قرآن) هرگز برای شما سخن نمی‌گوید.» و در ادامه می‌فرماید: «من از آن، به شما خبر می‌دهم.» و می‌افزاید: «علم گذشته و علم آینده تا روز قیامت و حکم آنچه میان شماست و بیان آن چه در باره‌اش اختلاف دارید، در قرآن هست. و اگر در باره‌ی آن از من بپرسید، به شما خواهم آموخت.» به نظر می‌رسد، بهره‌گرفتن از محتوای جامع و غنی قرآن، در گرو استنطاق قرآن است. از این‌رو، بحث و بررسی این مسأله، امری ضروری و سودمند خواهد بود. اما پیش از پرداختن به معنا و مقصود از استنطاق قرآن، بررسی نطق قرآن در روایات، لازم به نظر می‌رسد.

۱-۱-۲. نطق قرآن در روایات

باید گفت که درباره‌ی نطق قرآن، سه دسته روایت وجود دارد؛ دسته‌ای، نطق را از قرآن نفی می‌کند. دسته‌ای دیگر، قرآن را ناطق معرفی می‌کند. همچنین دسته‌ای، میان صمت و نطق قرآن جمع می‌کند. برای روشن شدن معنای صمت و نطق قرآن، این روایات کنار هم آورده می‌شود:

۱-۱-۲. روایات نافی نطق از قرآن

روایات زیر، از جمله روایاتی است که نطق را از قرآن نفی می‌کند:

۱. امام علی (ع) می‌فرماید: «... ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ...» (کلینی، ۶۰/۱؛ سیدرضی، ۲۲۳؛ قمی، ۳/۱) یعنی: «این قرآن است، آن را استنطاق کنید و (قرآن) هرگز برای شما سخن نمی‌گوید.»

۲. امام علی (ع)، در ماجرای حکمیت، وقتی خوارج به آن حضرت اعتراض کردند که چرا به حکمیت افراد رضایت دادی، فرمود: «إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرَّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ حَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ.» (سیدرضی، ۱۸۲) یعنی: «ما مردان را به داوری نگرفتیم؛ بلکه قرآن را داور گرداندیم و این قرآن تنها خطی است که میان دو جلد نگارش یافته است و به زبانی سخن نمی‌گوید و ناگزیر باید مفسری داشته باشد و تنها، افراد از آن سخن می‌گویند.»

۳. امام باقر(ع): «إِنَّ الْقُرْآنَ لَيْسَ بِنَاطِقٍ يَأْمُرُ وَيَنْهَىٰ وَ لَكِنَّ لِلْقُرْآنِ أَهْلًا يَأْمُرُونَ وَ يَنْهَوْنَ.» (کلینی، ۲۴۶/۱) یعنی: «قرآن ناطق نیست که امر و نهی کند؛ ولی قرآن اهلی دارد که فرمان می‌دهند و باز می‌دارند.»

۴. ابو بصیر گوید: با ابو عبدالله (ع) [درباره‌ی] آیه‌ی شریفه: «هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ» (الجاثیه: ۲۹) این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می‌گوید، سخن گفتم؛ فرمود: «إِنَّ الْكِتَابَ لَا يَنْطِقُ وَ لَكِنَّ مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ (ع) هُمُ النَّاطِقُونَ بِالْكِتَابِ.» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹۷/۲۳-۱۹۸؛ حسینی/استرآبادی، ۵۶۰) یعنی: «کتاب سخن نمی‌گوید ولی محمد (ص) و اهل بیتش (ع) به وسیله‌ی کتاب سخن می‌گویند.» صاحب بحار الأنوار، در توجیه این حدیث، گوید: «شاید در قرائت اهل بیت (علیهم السلام) «ینطق» به صورت مجهول بوده است؛ چنان که روایت کافی بر آن دلالت دارد.» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹۷/۲۳-۱۹۸).

۲-۱-۲. روایات مثبت نطق قرآن

پاره‌ای از روایات اهل بیت (علیهم السلام)، قرآن را ناطق معرفی و برای آن اثبات نطق می‌کند؛ از آن جمله است:

۱. امام علی (ع) در خطبه ۱۶۹ نهج البلاغه می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِيًا بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ...» (سیدرضی، ۲۴۳؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۶۴/۲) یعنی: «خدا پیامبری راهنما را با کتابی گویا و دستوری استوار بر انگیخت...»

۲. همچنین می‌فرماید: «كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَّا يَعْيَا لِسَانَهُ...» (سیدرضی، ۱۹۱؛ دیلمی، ۱۰۳، نیز نک: ابن‌ابی‌الحدید، ۲۷۴/۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۳۳/۸۹) یعنی: «کتاب خدا در میان شما سخن‌گویی است که هیچگاه زبانش از حق گویی خسته نگردد.»

۳. امام صادق (ع) می‌فرماید: «...فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وَكَلْتُ مِنَ الْإِيمَانِ بِغَيْرِ مَا وَكَلْتُ بِهِ أَخْتَهَا بِفَرْضٍ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ يَنْطِقُ بِهِ الْكِتَابُ لَهَا وَ يَشْهَدُ بِهَا عَلَيْهَا...» (کلینی، ۳۵/۲) یعنی: «بر هر یک از جوارح انسان، تکلیفی از ایمان واجب است که با تکلیف عضو دیگر متفاوت است، کتاب (قرآن) به آن تکلیف ویژه گویاست و بدان [تکلیف] علیه آن [عضو] گواهی می‌دهد.»

۳-۱-۲. روایات جمع صمت و نطق قرآن

پاره‌ای از روایات اهل بیت (علیهم السلام)، میان صمت و نطق قرآن جمع کرده است؛ به عبارت دیگر، هر دو را به طور همزمان برای قرآن اثبات کرده است:

۱. امام علی (ع) فرموده‌اند: «فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ» (کلینی، ۳۹۱/۸؛ سیدرضی، ۲۰۶؛ آمدی، ۱۱۶) یعنی: «دین (قرآن و سنت نبوی) در میان آنان (اهل بیت (ع)) گواهی صادق و و ساکتی سخن‌گوست.»

۲. همچنین در نهج البلاغه آمده است: «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ» (سیدرضی، ۲۶۶) یعنی: «قرآن، فرمان دهنده و بازدارنده و خاموشی گویاست که حجت خدا بر بندگان اوست.»

در پاسخ این سؤال که «لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ» و «لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ» چگونه با «ناطق لا یعیسا لسانه» و با «صَامِتٌ نَاطِقٌ» جمع می‌شود؟ برخی بر این نظرند که این اختلاف تعبیر، بیانگر دو نگاه متفاوت به قرآن کریم است؛ در یک نگرش، قرآن، کتابی مقدس است که خاموش، در گوشه‌ای نشسته و با کسی سخن نمی‌گوید. و از نگاه دیگر، قرآن، کتابی است که همه‌ی انسانها را مخاطب خود قرار داده و آنان را به پیروی از خود فرا می‌خواند و به پیروان خود نوید سعادت می‌دهد (نک: مصباح یزدی، ۱۴).

برخی دیگر گفته‌اند: «قرآن، صامتی ناطق است؛ زیرا به خودی خود سخن نمی‌گوید؛ بلکه ناگزیر باید مترجم داشته باشد؛ پس در صورت، صامت و ساکت است؛ با این حال، در معنی، ناطق‌ترین ناطقان است؛ زیرا همه‌ی اوامر و نواهی و آداب، بر اساس آن و متفرع بر آن است (نک: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۰۸/۹) و گفته‌اند: فرمان دهنده و بازدارنده بودن قرآن، به سبب فرمان دهنده و بازدارنده بودن خداست؛ چنان که گفته می‌شود: «سَيْفٌ قَاتِلٌ شَمَشِيرٌ كَشْنَدَةٌ» با این که کشنده، کسی است که با آن شمشیر، ضربه می‌زند. و قرآن را صامت ناطق (ساکت سخنگو) خواند؛ زیرا از آن جهت که حروف و اصوات است، خاموش است ... و از آن جهت که در بردارنده‌ی اخبار و امر و نهی و ندا و دیگر اقسام کلام است، مانند سخنگو است؛ زیرا مورد فهم واقع می‌شود. و این از باب مجاز است (نک: همان، ۱۰/۱۱۶-۱۱۷).

به نظر می‌رسد که امام علی (ع) از «لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ» و «لَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ» نطق جوارحی و ظاهری را از قرآن نفی کرده است. قید «بلسان»، سخن امام (ع) را در نفی نطق از قرآن، تفسیر می‌کند؛ چنانکه نطق غیر جوارحی را برای قرآن اثبات کرده و فرمود: «كِتَابُ اللَّهِ ... يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» (سیدرضی، ۱۹۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۲۸۷/۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۲۲/۸۹) یعنی: «کتاب خدا... پاره‌ای از آن به کمک پاره‌ای دیگر سخن می‌گوید و پاره‌ای از آن بر پاره‌ای دیگر گواهی می‌دهد.» این سخن

امام علی (ع)، تأکید دارد بر این که قرآن، با ارجاع آیات و عباراتش به یکدیگر، به صورت ایجابی (اشاره‌ای) نطق می‌کند و سخن می‌گوید. و پاره‌ای از آن، پاره‌ای دیگر را تفسیر می‌کند. به این ترتیب، «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ» از چگونگی «نطق قرآن»، رمز گشایی می‌کند؛ به خصوص عبارت: «لَا يَخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَ لَا يُخَالِفُ بِصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ.» (سیدرضی، ۱۹۲) در ادامه‌ی سخن امام (ع)، بیانگر آن است که نظام‌مندی و هماهنگی قرآن، خود نوعی سخن گفتن و تأیید صاحب رسالت (ص) است. البته این عبارت از سخن امام (ع) که «لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ:» به زبانی سخن نمی‌گوید و ناگزیر باید مفسری داشته باشد و تنها افراد [آگاه] از آن سخن می‌گویند.» (سیدرضی، ۱۸۲) نیز بر نیاز قرآن به مستنطق و مفسر دلالت روشن دارد.

۲-۱-۲. مراد از استنطاق قرآن

روشن شد که «نطق قرآن» همان امرها و نهی‌ها، بشارت‌ها و اندازها و ندهای قرآن است؛ به طوری که تمام پیام‌های روشن قرآن و غرضی را که خدا می‌خواهد، به بندگان انتقال دهد. اکنون جای طرح این سؤال است که مراد از «استنطاق قرآن» چیست؟ امروزه از «استنطاق» (سخن بر آوردن از متن) - مانند متون دینی مقدس در غرب و متن قرآن در اسلام - به عنوان یکی از سطوح هرمنوتیک (فن تفسیر و فهم معنا یا معانی متن) یاد می‌شود (نک: باقری، ۹۱). در سطح «استنطاق»، تفسیر و تأویل، با معانی پنهان، ضمنی و مبهم متن سروکار دارد. متن در این حالت، قابلیت‌هایی دارد که آشکار نیست و در شرایط معینی آشکار می‌شود. معنی در استنطاق نیز مانند «نطق»، مؤلف - محور است و تنها تفاوت آن با «نطق»، این است که در این جا سخن را باید از متن بیرون آورد. شرایطی که قابلیت متن را آشکار می‌کند، سؤال‌های جدیدی است که در برابر متن قرار گرفته و پاسخ می‌طلبد. از این رو، در استنطاق، سؤال از خواننده‌ی متن و جواب از متن است. وجه استنطاق این است که یک متن، ممکن است با سپری شدن زمان و پیدا شدن شرایط زمانی و فرهنگی جدید، در برابر سؤال‌های جدیدی قرار گیرد که در زمان تدوین متن مطرح نبوده است. این گونه سؤالات، در متن مطرح نیستند؛ اما ممکن است متن به طور بالقوه، پاسخی برای آنها در خود داشته باشد (نک: همان، ۹۲).

مدرسی، در بیان ضرورت استنطاق قرآن، در تفسیر آیه‌ی «فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ» (الواقعة: ۷۸) می‌گوید: «چون قرآن مکنون و نهفته است، ناگزیر، ما باید به توصیه‌ی

پیامبر اکرم (ص) آن را استظهار کنیم. «اقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَ اسْتَظْهِرُوهُ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹/۸۹؛ شعیری، ۴۱؛ نوری، ۲۴۵/۴) و به گفته‌ی امام علی (ع) آن را استنطاق کنیم. (نک: همین مقاله، بند ۱-۲) تا بر معانی نهفته‌ی قرآن اطلاع پیدا کنیم؛ زیرا با وجود این که بر بیان همه چیز اشمال دارد، سخن نمی‌گوید. (نک: مدرسی، ۴۵۷/۱۴) ظاهراً ایشان استظهار را به معنای طلب ظهور و جستجوی معانی نهفته‌ی قرآن دانسته است؛ ولی در روایت به معنای حفظ کردن و به خاطر سپردن نیز آمده است. بر اساس آرای مفسران و شارحان احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام)، معانی زیر برای «استنطاق قرآن» قابل ذکر است:

۱-۲-۱-۲. تفسیر قرآن به قرآن

برخی مفسران، از جمله علامه طباطبایی، تفسیر قرآن به قرآن را مصداق «استنطاق قرآن» دانسته‌اند؛ وی در این باره می‌گوید: «من الواجب علی من یفسر کتاباً هذا شأنه و یستنطقه فی مقاصده و مطالبه أن یفترضه صادقا فی حدیثه...» (طباطبایی، المیزان، ۱۶۶/۷) یعنی: «کسی که کتابی با این جایگاه را تفسیر می‌کند و آن را در مقاصد و مطالبش مورد استنطاق قرار می‌دهد، واجب است که آن را در سخنش صادق بداند.»
همو می‌گوید: «أن القرآن تکفی بعض آیاته لدفع المشکلة عن بعضها الآخر و یکشف جزء منه عما اشتبه علی بعض الأفهام من حال جزء آخر، فعلی الباحث عن مراده و مقصده أن یستعین بالبعض علی البعض و یستشهد بالبعض علی البعض و یستنطق البعض فی البعض.» (همان، ۱۶۷) برخی از آیات قرآن، در دفع مشکل برخی آیات دیگر کفایت می‌کند و پاره‌ای از آن، از پاره‌ای دیگر که بر برخی فهم‌ها مشتبه شده است، رفع تشابه می‌کند؛ از این رو، پژوهشگری که در صدد جستجوی مراد و مقصد قرآن است، لازم است برای فهم معنای یک آیه، از آیات دیگر قرآن کمک بگیرد، و از بعضی برای بعضی دیگر شاهد آورد و پاره‌ای آیات را برای [پاسخ سؤال] آیات دیگر، مورد استنطاق قرار دهد.

۲-۲-۱-۲. تأویل قرآن

تأویل از ریشه‌ی «أول» به معنای رجوع است، و گفته‌اند: «أول الکلام» یعنی «فسره»: «سخن را تأویل کرد، یعنی آن را تفسیر کرد.» (ابن منظور، ۳۲/۱۱) برخی گویند: تأویل، بازگرداندن کلام از معنای ظاهری، به معنای پنهان‌تر است. که از «أل یثول» گرفته شده است (طریحی، ۳۱۱/۵).

دانشمند قرآنی معاصر، احمد بن عیسی بحرانی نیز که از روش استنباطی خاصی با عنوان منهج تأویل (= منهج استنطاق) سخن می‌گوید، استنطاق قرآن را همان تأویل قرآن می‌داند. او در تعریف تأویل می‌گوید: «تأویل، عبارت است از تفسیر آیه‌ی قرآن به وسیله آیه‌ی دیگر، از طریق پیوند آیه‌ی متشابه به آیه‌ی محکم، بر اساس تشابه و تماثلی که میان آن دو برقرار است. چنان‌که با استقراء تماثل (شبهات) وجوه آیات دگرگون می‌شود و نظمی پیدا می‌کند که در پی آن پاسخ استفتاء [و استنطاق] به دست می‌آید.» به نظر آقای احمد بحرانی، منهج و روش «استنطاق قرآن»، همان روش «تأویل قرآن» است. هر چند با تعریفی که وی از تأویل به دست می‌دهد، با تفسیر قرآن به قرآن یکی می‌شود. ولی با توجه به نمونه‌هایی که او از اعمال استنطاق و تأویل ذکر کرده است، دامنه و شیوه‌ی تفسیر قرآن به قرآن از سوی وی، با تفسیر قرآن به قرآن علامه طباطبایی، متفاوت به نظر می‌رسد؛ علامه در تفسیر خود، پیوند آیات را از جهات متعدد در نظر دارد، ولی در روش بحرانی برای استنطاق قرآن، پیوند واژگانی محتوای قرآن برجستگی بیشتری دارد. البته او چنین تعریفی از تأویل را بر اساس کاربرد تأویل در روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) به دست داده است (نک: صدوق، توحید، ۲۶۵؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۹۰/۹۸).

آقای جوادی آملی نیز استنطاق را مربوط به تأویل می‌داند و معتقد است که تأویل از الفاظ قرآن استنباط نمی‌شود و با تدبیر نمی‌توان بدان دست یافت. وی استنطاق قرآن را پرسشگری از قرآن و آن را متفاوت از تدبیر در قرآن می‌داند (نک: جوادی آملی، قرآن حکیم از منظر امام رضا (ع)، ۱۱۵-۱۲۰). حدیث استنطاق خضر (ع) توسط حضرت موسی (ع) نیز کاربرد استنطاق را به معنای تأویل تأیید می‌کند (نک: همین مقاله، استنطاق در روایات).

۲-۱-۲-۳. تفسیر موضوعی قرآن

بر اساس نظر شهید سید محمدباقر صدر [که در ادامه‌ی مقاله می‌آید] مراد از استنطاق قرآن، تفسیر موضوعی آن است. به گونه‌ای که با مطالعه‌ی اوضاع اجتماعی و ...، مسائل و موضوعات مختلف، شناخته شود و سپس با عرضه‌ی آن به صورت سؤال از قرآن، پاسخش از قرآن جستجو شود.

۲-۱-۲-۴. استنباط از قرآن

«نبط» در لغت آبی است که از قعر چاه، زمان حفر آن، می‌جوشد، و «أنبطناء الماء» استنبطانه و انتهینا إلیه» (ابن منظور، ۴۱۰/۷) استنباط در اصطلاح فقیهان، استخراج

احکام شرعی از منابع فقه، با کوشش علمی و اجتهاد است.

برخی شارحان روایات، در شرح سخن امام علی (ع) گفته‌اند: «فاستنطقوه»، امر برای «تعجیز» است. یعنی از آن طلب علم کنید، یا اخبار و احکام را از آن استنباط کنید. (مجلسی، *مرآة العقول*، ۲۰۸/۱) آیه‌ی شریفه‌ی: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ...» (النساء: ۸۳) یعنی: «و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی هستند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند.» مؤید این معناست و آشکار می‌سازد که عالمانی هستند که می‌توانند حلّ و فصل قضایا و معضلات اجتماعی را از قرآن استنباط کنند. و چنان‌که گذشت، خود امام علی (ع) در ادامه‌ی سخن از استنطاق قرآن، فرمود: «أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ إِنَّ فِيهِ... حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ وَ بَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ.» (کلینی، ۶۰/۱؛ سیدرضی، ۲۲۳؛ قمی، ۳/۱) این سخن حضرت، شاهده‌ی است که ثابت می‌کند «استنباط از قرآن»، به درستی از معانی و مصادیق استنطاق قرآن است. البته استنباط، امر جامعی است و می‌توان گفت که سه معنای نخست نیز روش‌هایی برای استنباط از قرآن است.

بررسی آراء

این که تفسیر قرآن به قرآن، استنطاق قرآن به حساب آید، شواهد و مؤیدات روایی متعددی دارد (نک: همین مقاله، بند: ۲-۱-۱) و این بخش از سخن امام علی (ع) «إِنَّ فِيهِ... حُكْمَ مَا بَيْنَكُمْ وَ بَيَانَ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ...» (کلینی، ۶۰/۱؛ سیدرضی، ۲۲۳؛ قمی، ۳/۱) ناظر به قابلیت قرآن برای حلّ مسائل و مشکلات اجتماعی در جامعه‌ی اسلامی است و طلب کردن پاسخ برای آنها از قرآن، به صورت موضوعی، امری لازم است و روایات فراوانی در این باب وجود دارد که قرآن را منبع حلّ مسائل اجتماعی و... می‌شمارد (نک: همین مقاله، ۲-۱-۳) پس اطلاق «استنطاق قرآن» بر تفسیر موضوعی نیز درست است. این قسمت از سخن امام علی (ع) «إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا مَضَى وَ عِلْمَ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ.» (کلینی، ۶۰/۱؛ سیدرضی، ۲۲۳؛ قمی، ۳/۱) ناظر به ملاحم و اخبار غیبی است و مؤید نظر آقای جوادی آملی است که این هم سطح دیگری از گنجینه‌ی علمی قرآن است و در اختیار معصوم (ع) قرار دارد؛ ولی دسترسی شاگردان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) به مراتبی از آن، عقلاً و نقلاً ممنوع نیست؛ بلکه لازمه‌ی تکامل انسان است.

در نتیجه؛ می‌توان گفت معانی یاد شده، هر یک جنبه‌ای از استنطاق قرآن را در بر می‌گیرد. هر چند تفاوت خاصی میان تفسیر موضوعی و تفسیر قرآن به قرآن وجود دارد. در تفسیر قرآن به قرآن، هدف مفسر کمک گرفتن از آیات هم مضمون است تا از آیه‌ی مورد بحث ابهام‌زدایی کند و با کمک دیگر آیات، هر چه بیش‌تر و بهتر مفهوم آن آیه را روشن کند و به فهم دقیق‌تری از آن برسد. با نیل به مفهوم دقیق آیه، نیاز به آیات دیگر مرتفع می‌گردد. اما در تفسیر موضوعی، غرض مفسر این است که آیات مشابه و هم مضمون (از لحاظ لفظ و معنا) را در خصوص یک موضوع، به یکدیگر پیوند دهد و از مجموع آیات، به پرسش خود پیرامون آن موضوع پاسخ دهد و نظریه‌ی قرآن را استخراج کند (نک: داودی، ۹۸).

به عبارت دیگر در تفسیر قرآن به قرآن، آیه‌ی قرآن از ابزارهای فهم دلالت در آیه‌ی دیگر است؛ ولی در تفسیر موضوعی، وضوح دلالت مفروض است و میان این دلالت‌ها جمع می‌شود (موسوی، ۱۹۴).

به نظر نگارنده، این دو روش، یعنی «تفسیر قرآن به قرآن» و «تفسیر موضوعی»، مکمل و متمم یکدیگرند و حاصل اجرای آن دو، به «استنباط» نظر قرآن می‌انجامد که پاسخ سؤالات و حل مشکلات متعدّد بشر در عرصه‌های مختلف اعتقادی، اخلاقی و احکام عملی در حوزه‌های فردی و اجتماعی خواهد بود.

۳-۱-۲. مبانی استنطاق قرآن

ممکن است این سؤال قابل طرح باشد که بر چه مبنایی ادعا می‌شود که قرآن، برای سؤالات مختلف، دست‌کم در عرصه‌ی هدایت انسان، در همه‌ی زمان‌ها پاسخ دارد؟ در روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام)، برخی از مبانی استنطاق ذکر شده است که می‌توان از موارد زیر نام برد:

۱-۳-۱-۲. جامعیت قرآن

مسأله‌ی جامعیت قرآن، در خود قرآن مورد تأکید قرار گرفته است؛ چنانکه آمده است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (النحل: ۸۹) یعنی: «و این کتاب را که روشن‌گر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است، بر تو نازل کردیم.» همچنین می‌فرماید: «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

(یوسف: ۱۱۱) یعنی: «سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد؛ بلکه تصدیق آن [کتاب‌هایی] است که پیش از آن بوده و روشن‌گر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند، رهنمود و رحمتی است.» آیات دیگری هم بر جامعیت قرآن دلالت دارد؛ مانند: (الأنعام: ۳۸؛ همان: ۵۹؛ همان: ۱۱۴) تعابیر «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» و «تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ» در آیات یاد شده، به صورت مطلق بیان گردیده است و مقید ساختن آنها، نیاز به دلیل محکم دارد. روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز به اطلاق آن تصریح می‌کند؛ به عنوان نمونه، می‌توان روایات زیر را یاد کرد:

۱. ابو الجارود گوید: «ابو جعفر امام باقر (ع) فرمود: «إِذَا حَدَّثْتُمْ بِشَيْءٍ فَاسْأَلُونِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ.» هرگاه در باره ی چیزی با شما سخن گفتم، درباره ی ریشه‌ی آن در کتاب خدا از من سؤال کنید. سپس در بخشی از سخنان خود فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) نَهَى عَنْ الْقَيْلِ وَالْقَالِ وَفَسَادِ الْمَالِ وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ.» پیامبر خدا (ص) از هياهو و تباه کردن دارایی و زیاد پرسیدن نهی کرده است.

به ایشان گفته شد: ای پسر رسول خدا (ص) این سخن در کجای کتاب خدا آمده است؟ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: «لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ (النساء: ۱۱۴)» خدای عز و جل می‌فرماید: در بسیاری از رازگویی‌های ایشان خیری نیست، مگر کسی که [بدین وسیله] به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم، فرمان دهد، و فرمود: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» (النساء: ۵) و اموال خود را - که خداوند آن را وسیله‌ی قوام [زندگی] شما قرار داده - به سفیهان مدهید، و فرمود: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ.» (المائدة: ۱۰۱) از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می‌کند، می‌رسید (کلینی، ۶۰/۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۸۱/۸۹).

۲. معلی بن خنیس گوید: «ابو عبد الله امام صادق (ع) فرمود: «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ.» (کلینی، ۶۰/۱، ۱۵۸/۷؛ طوسی، تهذیب، ۳۵۷/۹؛ حرّعاملی، وسائل الشیعة، ۲۶/۲۶؛ برقی، ۲۶۸/۱) یعنی: «هیچ امری نیست که دو نفر در مورد آن دچار اختلاف شوند، مگر این که ریشه-ای در کتاب خدای متعال دارد؛ ولی عقل‌های مردم بدان نمی‌رسد.»

این قبیل روایات، جامعیت مورد بحث را در انحصار قرآن می‌داند؛ اما روایات دیگری نیز از اهل بیت (ع) در دست است که جامعیت را برای قرآن و سنت با هم، تعریف می‌کند. روایاتی مانند این که:

عمر بن قیس گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ (ص) وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حَدًّا.» (کلینی، ۵۹/۱) یعنی: «خدای تبارک و تعالی، هر چیزی را که بندگان بدان نیاز دارند، در کتابش نازل کرده و برای پیامبرش (ص) تبیین کرده است و برای هر چیزی، حدی گذاشته و بر آن دلیلی قرار داده که بدان دلالت می‌کند و برای کسی که از آن حد تجاوز کند، نیز حدی قرار داده است.

با استناد به روایات قبلی (شماره ۱ و ۲ همین بند) سنت نیز به قرآن بازگشت دارد. در برخی روایات، علاوه بر بیان جامعیت قرآن، تصریح فرموده‌اند که ما از آن آگاهیم؛ چنانکه: امام صادق (ع) فرمود: «كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ نَبَأُ مَا قَبْلَكُمْ وَ خَبْرُ مَا بَعْدَكُمْ وَ فَصْلٌ مَّا بَيْنَكُمْ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ: در کتاب خدا، اخبار پیش از شما و بعد از شما و جداکننده‌ی [اختلافات] میان شما هست و ما آن را می‌دانیم.»

ناگفته نماند که در مسأله‌ی جامعیت قرآن و این که آیا این جامعیت تنها حوزه‌ی هدایت و تشریح را دربر می‌گیرد یا حوزه‌ی تکوین و علوم تجربی را نیز پوشش می‌دهد و آیا جامعیت، از جهت بیان اصول و امهات علوم است، یا جزئیات آن‌ها نیز در قرآن به گونه‌ای بیان شده است، میان عالمان و مفسران اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. برخی جامعیت قرآن و دین را به معنی دربر داشتن اصول و کلیات می‌دانند و معتقدند که وضع قانون در مسائل جزئی اجتماعی و حقوقی به عهده‌ی خود مردم است و در قرآن و سنت، کلیات بیان شده است (نک: مطهری، ۱۶۳/۱-۱۶۶). برخی، این بیان کلیات را شامل هر دو حوزه‌ی دین و علوم تجربی، علوم انسانی و... می‌دانند و علوم استنباط شده از قرآن را مورد بحث قرار داده‌اند و علاوه بر اعتقادات، اخلاق و احکام، از طب، نجوم، هندسه، جبر و مقابله، نجاری، آهنگری، کشاورزی، نانوایی و... یاد کرده‌اند و ریشه‌ی آنها را در قرآن یافته‌اند (نک: سیوطی، ۴/۲۸-۴۳).

قرآن کریم علاوه بر اظهار نظر درباره‌ی بسیاری از سنت‌ها و حقایق طبیعی و تاریخی، شیوه‌ی مراجعه به این حقایق و چگونگی دریافت آنها را نیز در بسیاری از این آیات نشان داده است (به عنوان نمونه: نک: یوسف: ۱۰۹؛ الحج: ۴۶؛ الروم: ۹؛ محمد: ۱۰؛ الغاشیة: ۱۷). به عنوان مثال آیاتی مانند: (التحل: ۶۸، هود: ۵۶) اصول و مبادی لازم برای

شکل‌گیری، توسعه و بسط علوم زیستی را در چهارچوب دینی و الهی تأمین می‌کند. (نک: جوادی‌آملی، شریعت درآینه‌ی معرفت، ۱۳۹-۱۶۹).

باید گفت که جامعیتی که قرآن و اهل‌بیت (ع) از آن سخن گفته‌اند، اولاً: ظاهر و باطن قرآن کریم هر دو را پوشش می‌دهد؛ یعنی گستره‌ای که در اختیار اهل‌بیت (ع) برای استنطاق قرآن وجود دارد، تنها ظواهر قرآن نیست؛ هرچند روایات اهل‌بیت (ع) نشان می‌دهد که همین ظواهر قرآن نیز خود دریاهایی کرانه‌ناپیداست و جزیی‌ترین پرسش‌ها در حیطه‌ی ظاهر الفاظ قرآن، قابل پاسخ‌گویی بر اساس ظاهر قرآن است. ثانیاً این موضوع، محدود به حوزه‌ی خاصی مانند دین نیست؛ بلکه هرآن چه برای مخاطبان مورد سؤال باشد، خواه در امور دین و خواه در مورد دنیا، برای آن پاسخ‌هایی وجود دارد که به شکل کامل در اختیار اهل‌بیت (ع) است و دیگران، به نسبت میزان فهم و استعداد و تبعیت از اهل‌بیت (ع) و بهره‌گیری از دانش ایشان، از عهده‌ی استنطاق قرآن و پاسخ‌گویی به سؤالات برمی‌آیند.

اصبغ بن نباته گوید: امیر المؤمنین (ع) بر منبر کوفه برای ما خطبه‌ای ایراد کردند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: «ای مردم پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید که میان سینه ام علم فروانی است. در این هنگام ابن‌الکواء برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان: «الدَّارِيَاتُ ذُرُوءًا؟» چیست؟ فرمود: باده‌ها، گفت: «الْحَامِلَاتُ وِقْرًا» چیست؟ فرمود: «ابر» گفت: «الْجَارِيَاتُ يُسْرًا» چیست؟ فرمود: «کشتی‌ها» گفت: «الْمُقْسِمَاتُ أَمْرًا» چیست؟ فرمود: «فرشتگان» (تفصی، ۱۰۳/۱؛ طبرسی، احمد، ۱/۲۵۹؛ مجلسی، بحار/الأنوار، ۱۰/۱۲۲/۱۰، ۱۶۵/۵۶، ۳۷۰، ۳۸۴).

بر اساس جامعیتی که اهل‌بیت (ع)، از جمله امام باقر (ع)، از آن سخن گفته‌اند، پاسخ‌های امام علی (ع) به سؤالات ابن‌الکواء، می‌تواند با استنطاق قرآن در سطح ظاهر نیز به دست آید. عالمانی مانند آقای احمد بحرانی، بر این باورند، که امام علی (ع)، در واقع، جواب خود را با استنطاق قرآن به دست آورده است (برای اثبات مدعای وی، نک: بحرانی، احمد، ۳۷۸).

۲-۳-۱-۲. جاودانگی قرآن

از دیگر مبانی استنطاق، می‌توان «جاودانگی قرآن» را یاد کرد. بر مبنای جاودانه بودن قرآن که از لوازم خاتمیت است، عقلاً این انتظار وجود دارد که قرآن، در برابر سؤالات، در زمان‌های مختلف، به نطق در آید و پاسخ بدهد. البته نقلاً هم این مسأله اثبات شده است و روایات اهل‌بیت (علیهم‌السلام) گویای آن است؛ چنانکه احادیث ذیل

بر این موضوع دلالت دارند:

۱. خیثمه از امام باقر (ع) روایت می‌کند که فرمود: «لَوْ أَنَّ آيَةَ نَزَلَتْ فِي قَوْمٍ ثُمَّ مَاتُوا أُولَئِكَ مَاتَتِ الْآيَةُ إِذَا مَا بَقِيَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ إِنَّ الْقُرْآنَ يَجْرِي مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ مَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ فَلِكُلِّ قَوْمٍ آيَةٌ يَتْلُونَهَا...» (عیاشی، ۱۰/۱؛ فرات کوفی، ۱۳۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۳۲۹/۲۴، ۱۱۵/۸۹) یعنی: اگر با مرگ هر گروهی، آیه‌ای که درباره‌ی آنان نازل شده است، از بین می‌رفت، در آن صورت چیزی از قرآن باقی نمی‌ماند؛ حال آن که تا آسمان‌ها و زمین بر پاست، قرآن از آغاز تا انجامش، جاری است و برای هر قومی آیه‌ای است که آن را تلاوت می‌کنند.»

۲. فضیل بن یسار گوید: از ابو جعفر (ع) درباره‌ی این روایت: «مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ.» جز این نیست که هر آیه‌ای از قرآن، ظهر و بطنی دارد، سؤال کردم، فرمود: «ظَهْرُهُ [تَنْزِيلُهُ] وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ وَ مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلُّ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» نَحْنُ نَعْلَمُهُ.» (صَفَار، ۲۰۳؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ۱۹۶/۲۷؛ بحرانی، سیدهاشم، برهان، ۴۶/۱؛ نیز نک: خویی، بیان، ۲۲؛ حبری، ۱۰۶) ظهر (ظاهر) قرآن، تنزیل آن است و بطن (باطن) قرآن، تأویل آن است، پاره‌ای از [تأویل] آن سپری شده است و پاره‌ای از آن، همواره جاری است؛ چنان که خورشید و ماه جریان دارد. هرگاه تأویل چیزی از قرآن بیاید، بر مردگان صدق خواهد کرد؛ همان طور که بر زندگان. خدا می‌فرماید: تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی‌داند و ما آن را می‌دانیم.

۲-۳-۱-۲ نظام مندی قرآن

میان محتوای قرآن، اعم از واژه‌ها، عبارات، آیات و سوره‌های آن، پیوند معنایی و ارتباطات گسترده و متعددی بر قرار است و مانند اعضای یک سازمان بسیار نظام‌مند و هماهنگ، به هم پیوسته‌اند و کسی که بتواند این پیوندها را کشف کند، موفق به استنطاق قرآن گردیده و سخنان بسیاری از قرآن در خواهد آورد که ابواب جدیدی از معانی، بر انسان خواهد گشود. از دلایل این مدعا، موارد زیر را می‌توان یاد کرد:

۱. آیاتی که از انسجام درونی قرآن سخن می‌گوید، مانند: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.» (النساء: ۸۲) یعنی: «آیا در قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.»

این آیه‌ی شریفه، ضمن نفی هر گونه اختلاف، به معنای تناقض و تضاد و ناهماهنگی در محتوای قرآن، از لزوم تدبیر در قرآن هم سخن می‌گوید که این خود، دلیل روشنی بر امکان استنطاق قرآن و به نطق در آوردن آن توسط مستنطق و متدبّر است.

۲. روایاتی که پاره‌ای از قرآن را مفسّر پاره‌ی دیگر می‌شمارد (نک: همین مقاله، بند ۲-۳. روایات مثبت نطق قرآن).

۳. روایات فراوانی که اهل بیت (علیهم‌السلام) در آنها، انواع و اصناف آیات قرآن را بر شمرده‌اند؛ انواعی مانند: محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، مجمل و مفصل، عام و خاص و ... (سیدرضی، ۴۵؛ مجلسی، بحار/الأنوار، ۳۳/۸۹) این آیات گوناگون، به یکدیگر پیوند خورده‌اند و تنها با کشف آن پیوند، پیام خود را به خواننده خواهند گفت. در غیر این صورت، آن چه برداشت شود، سخن قرآن نیست؛ بلکه تصوّر نادرست خواننده است که به خیال خود، سخن قرآن را شنیده است.

۴. روایات تفسیری اهل بیت (علیهم‌السلام) که بر اساس تفسیر قرآن به قرآن، بیان گردیده است. به عنوان نمونه (نک: صدوق، معانی الأخبار، ۲۹۹؛ مجلسی، بحار/الأنوار، ۶۰/۷، ۲۵۵/۸۹؛ قمی مشهدی، ۲۳۸/۶؛ حویزی، ۲۳/۱؛ امام‌عسکری، ۴۷).

۴. مستنطق قرآن

اکنون جای طرح این سؤال است که مستنطق قرآن کیست؟ آیا تنها اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌توانند قرآن را استنطاق کنند یا از دیگران نیز چنین کاری بر می‌آید؟ در این باره اختلاف نظر وجود دارد که به بررسی آنها می‌پردازیم:

۴-۱ اختصاص استنطاق قرآن به معصوم

عده‌ای از شارحان احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام)، استنطاق یاد شده در سخن امام علی (ع) «ذلک القرآن فاستنطقوه» را از شؤون معصوم می‌دانند و در معنای «أخبرکم عنه» که در ادامه‌ی سخن امام علی (ع) آمده است، دو احتمال ذکر کرده‌اند:

۱. استیناف، برای بیان این است که آن حضرت، تنها کسی است که قرآن را استنطاق می‌کند و از آن سخن می‌گوید و این که در نهج‌البلاغه آمده است: «و لکن أخبرکم عنه» (سیدرضی، ۲۲۳) این احتمال را تأیید می‌کند (مجلسی، مرآة‌العقول، ۲۰۸/۱).

ابن میثم بحرانی نیز همین وجه را برگزیده است؛ چنانکه می‌گوید: «امام (ع) دستور می‌دهد که از قرآن بخواهید تا سخن گوید و این گفته‌ی خود را تفسیر می‌کند به این که سخن قرآن را از او بشنوند؛ زیرا او زبان کتاب خدا و سنت است.» (ابن میثم، ۲۷۳/۳)

وی بر آنست که امام (ع) با جمله‌ی «فلن ینطق» یعنی: قرآن هرگز سخن نمی‌گوید، توهم کسانی را که از گفته‌ی آن حضرت، دایر بر استنطاق قرآن، به شگفتی و انکار در آمده‌اند، از میان برده است.» (همو).

۲. احتمال دارد که «مخبر عنه»، این گفته‌ی حضرت باشد: «إنّ فیہ علم ما مضی...» و آن حضرت، با کلمه‌ی «لو» در «فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ» به جای «إذا» اشاره دارد به نبود کسی که از غوامض مقاصد و اسرار علوم آن، از ایشان سؤال کند (همان، ۲۰۸/۱).

گذشت که آقای جوادی آملی نیز، استنطاق قرآن را پرسشگری از قرآن و آن را متفاوت از تدبّر در قرآن می‌داند. او معتقد است که تدبّر، غور در منطوق الفاظ قرآن و تأمل در ظاهر آیات است که خود قرآن، مردم را بدان فرا خوانده است و ترک تدبّر را نکوهش کرده است و آن که قفل از دل بر گرفته باشد، بر تدبّر در قرآن تواناست (نک: جوادی، قرآن حکیم از منظر امام رضا(ع)، ۱۱۵-۱۲۰) وی، استنطاق را مربوط به ملاحم، اخبار غیبی و تأویل می‌داند که از الفاظ استنباط نمی‌شود و با تدبّر نمی‌توان بدان دست یافت. وی قرآن را به انسان خردمندی تشبیه می‌کند که اسرار گوناگون درون دارد و با هر کس، به تناسب حال وی سخن می‌گوید؛ آن‌گاه می‌افزاید: «اصحاب سرّ می‌دانند که وی [قرآن] حامل اسراری است، از این رو، پی در پی از او می‌پرسند تا آن چه را در باطن دارد آشکار کند.» (همان).

برداشت ایشان از سخن امام علی (ع) این است که تنها معصوم (ع) می‌تواند قرآن را استنطاق کند و دلیل این امر را شدت نورانیت قرآن می‌دانند (همان/۱۱۷). از سوی دیگر، ایشان، شیوه‌ی صحیح تطبیق امور جاری بر قرآن را نیز از مصادیق استنطاق دانسته است؛ با این حال، آن را نیز از شؤون معصوم شمرده است (همو، ادب فنای مقریان، ۱۴۲/۴).

وی، در شرح سخن امام علی (ع) می‌گوید: «این کتاب تنها در حدّ درس و تحصیل و لفظ و تفسیر با شما سخن می‌گوید و آنچه را نگفته است، شما نمی‌توانید از آن سخنی بگویید؛ اما من از درون قرآن سخن می‌گویم و قرآن را به سخن وامی‌دارم.» (همو، تسنیم، ۲۳۱/۱۳؛ نیز نک: همو، حکمت نظری و عملی در نهج‌البلاغه، ۴۱).

با این حال، ایشان دست کم سطحی از استنطاق را برای دیگران ممکن شمرده و معتقد است که عقل با استنطاق و استفتای از متون دینی [که مهمترین آنها قرآن است] زمینه‌ی اثره‌ی (شکوفایی) دفائن عقول را فراهم می‌سازد (همو، منزلت عقل در

هندسه معرفت دینی، ۵۳).

باید گفت که در عین شدت نورانیت قرآن، ذو مراتب بودن نورانیت و طهارت در انسان‌ها، گویای این است که مراتبی از استنطاق، برای غیر معصوم (ع) نیز قابل دسترسی است و کمال آن در انحصار اهل بیت (علیهم‌السلام) است. علامه جعفری در معنای عبارت: «أَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ: این قرآن با شما سخنی نخواهد گفت»، با ظن قوی، معنای درست سخن امام (ع) را این می‌داند که فهم همه‌ی حقائق قرآنی، به طور یکایک آیات و مجموع آنها از دیدگاه موضوعی و اسرار نهفته در آیات، از عهده‌ی انسان‌های معمولی بر نمی‌آید و باید پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (علیهم‌السلام) آن را به عهده بگیرند. بلکه با استناد به حدیث ثقلین، همین معنا را یقینی می‌شمارد و می‌افزاید: «همانگونه که عترت پیامبر (ص)، بدون قرآن، مأموریت الهی خود را نمی‌توانند به طور کامل انجام بدهند، [فهم کامل] کتاب خدا (قرآن) هم بدون تفسیر و تأویل و تبیین ظاهر و باطن آن به وسیله‌ی عترت که راسخان در علم هستند، امکان ناپذیر است (جعفری، ۸۱/۲۶، ۹۶-۹۸). بنابراین، نظر علامه جعفری نیز این است که فهم جامع حقایق قرآن، تنها از اهل بیت (علیهم‌السلام) بر می‌آید و این معنا، فهم پاره‌ای از حقایق قرآن و اسرار نهفته در آیات را از دیگران نفی نمی‌کند.

۲-۴. امکان استنطاق قرآن برای غیر معصوم، دیدگاه‌ها و نقد

برخی از دانشمندان، استنطاق قرآن توسط غیر معصوم را امری ممکن می‌دانند که در این جا، سه دیدگاه مشخص را یاد کرده و بررسی می‌کنیم:

۱-۲-۴. دیدگاه علامه طباطبایی

همان طور که پیش‌تر ذکر شد، (نک: همین مقاله، بند ۲-۱-۲-۱) علامه طباطبایی «استنطاق قرآن» را تفسیر قرآن به قرآن می‌داند و معتقد است که با ارجاع آیات قرآن به یکدیگر، می‌توان آن را به نطق واداشت. وی نه تنها استنطاق و تفسیر قرآن به قرآن را مختص معصوم (ع) نمی‌داند، بلکه بر استقلال قرآن در سخن گفتن تأکید و اصرار می‌ورزد. وی در عین حال تصریح دارد که قابل فهم بودن قرآن برای همه، با مرجعیت علمی پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت او (ع) منافات ندارد و روشن شدن تفصیل بخشی از معارف اسلامی را متوقف بر مراجعه به اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌داند (طباطبایی، شیعه در اسلام، ۸۰). و معتقد است که در درک معانی معارف اعتقادی و اخلاقی نیز باید روش

اهل بیت (علیهم‌السلام) را اتخاذ کرد (همان).

باید گفت، آنچه که عموم می‌توانند از قرآن بفهمند، در واقع «نطق» قرآن است، و «استنطاق» قرآن، سطحی بالاتر از نطق است. اما ظاهراً، علامه طباطبایی، در بیانات خود، دو سطح «نطق و استنطاق» را یکی گرفته است. هر چند اطلاق «استنطاق» بر «تفسیر قرآن به قرآن» امر درستی است و شواهد روایی نیز آن را تأیید می‌کند (نک: همین مقاله، بند: ۲-۱-۱-۲) اما با توجه به احاطه‌ی منحصر به فرد اهل بیت (علیهم‌السلام) بر ظاهر و باطن آیات قرآن، سطح کامل استنطاق قرآن تنها در اختیار اهل بیت (علیهم‌السلام) است و دیگران نیز با تعلیم اهل بیت (علیهم‌السلام) به تناسب همت و استعداد خویش، توانایی گفتگو با قرآن و پرسشگری از آن را دارند و می‌توانند به مراتبی از آن دست یابند.

علامه طباطبایی، با الهام از روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) روش استنطاق قرآن را آموخت و با نگارش تفسیر *المیزان* گام بلندی در کاربردی شدن این روش برداشت.

۲-۲-۴. دیدگاه شهید سید محمدباقر صدر

از نظر شهید صدر، فرایند استنطاق قرآن، گفتگو با قرآن و پاسخ‌یابی از آن است؛ پاسخ‌یابی فعال و به‌کارگیری هدفمند نصّ قرآن در راه کشف حقیقتی از حقایق بزرگ زندگی. از این رو، چنین کاری، نه تنها اختصاص به معصوم (ع) ندارد، که وظیفه‌ی دانشمندان مسلمان است.

وی، برای تبیین تفسیر موضوعی یا استنطاق قرآن، از روش فقیهان در حوزه‌ی فقه مثال می‌زند و کتاب *جواهر الکلام* [از شیخ محمدحسن نجفی را نمونه‌ای از تفسیر موضوعی در فقه می‌داند که شرح کامل و شاملی بر روایات فقهی کتب اربعه است؛ اما نه شرحی بر تک‌تک روایات؛ بلکه براساس نیازهای زندگی به روایات می‌پردازد (نک: صدر، ۱۶)].

بر اساس نظر وی، برخلاف تفسیر تجزیه‌ای، در روش موضوعی (استنطاق قرآن) مفسّر، کار خود را از نصّ آغاز نمی‌کند؛ بلکه از واقعیات زندگی شروع می‌کند؛ بدین صورت که نظر خود را بر موضوعی از موضوعات اعتقادی، اجتماعی یا وجودی زندگی متمرکز می‌کند؛ آن‌گاه به نصّ قرآن رو می‌آورد و در نقش پرسشگری با تعقل و تدبّر که در مقابل نصّ قرآن، موضوعی آماده را مطرح می‌کند که از افکار و مواضع بشری برآمده است و گفتگویی را با نصّ قرآن آغاز می‌کند. مفسّر، پرسش می‌کند و قرآن پاسخ می‌دهد. هدف او، این است که نظر قرآن را در آن موضوع کشف کند (نک: همو، ۱۹-۲۰).

۴-۲-۳. دیدگاه شیخ احمد بحرانی

چنان که پیش‌تر گذشت (نک: همین مقاله، ۲-۱-۲)، این دانشمند قرآنی معاصر که از روش استنباطی خاصی با عنوان منهج تأویل سخن می‌گوید، استنطاق قرآن را همان تأویل قرآن می‌داند؛ چنانکه تعریف وی از تأویل گذشت (همان، نیز نک: بحرانی، احمد، ۳۲۰) نظر بحرانی درباره‌ی استنطاق، در واقع همان تفسیر قرآن به قرآن است؛ ولی به صورتی متفاوت از دیگر مفسران. بر خلاف نظری که استنطاق را چیزی جز تدبّر و تفکر در آیات می‌داند، ایشان نیز همانند شهید صدر، استنطاق را بهره‌برداری از قرآن برای حل مشکلات گوناگون زندگی می‌داند (همو).

وی، قرآن (کتاب تدوین) را آینه‌ای می‌داند که ساختمان وجود (کتاب تکوین) را با همه‌ی ویژگی‌هایش منعکس می‌کند. همان‌طور که استنطاق نظام تکوین و طبیعت و ترکیب مواد مختلف و حل کردن برخی در برخی بر اساس فرمول‌های ویژه، به ایجاد اختراعات و پدید آوردن اشیای ابتکاری جدید منتهی می‌شود، نص قرآن هم با ترکیب و ابدال میان اجزایش بر اساس قواعد تأویل (استنطاق) به ایجاد نصوص قرآنی جدید می‌انجامد! به طوری که قرآن با حرکت ترکیبی/تفکیکی خود (ارجاع آیات و عبارات قرآن به یکدیگر) با رویدادها جاری خواهد شد و هیچ رویدادی نخواهد بود، جز این که در رابطه با آن آیه‌ای قرآنی وجود دارد که حکایتگر آن خواهد بود (همو، ۳۵۸). مراد وی از نصوص قرآنی جدید، همان پاسخ‌های قطعی قرآن به سؤالات مستنطق است که در فرایند استنطاق از قرآن به دست می‌آید.

تفاوت استنطاق قرآن با تفسیر به رأی

مفسران، در مورد معنی و مراد از تفسیر به رأی اختلاف نظر دارند (برای آگاهی از این آراء، نک: طباطبایی، ۷۷/۳). صاحب‌المیزان بر آن است که مراد از تفسیر به رأی، تفسیر کلام خدا با همان روشی که کلام مخلوق تفسیر می‌شود و تفسیر به رأی این است که در تفسیر قرآن، از غیر قرآن کمک گرفته شود (همو، ۷۸-۸۴). بنابراین، از نظر وی، اساساً هر روشی جز روش قرآن به قرآن (استنطاق قرآن) تفسیر به رأی است.

شیخ احمد بحرانی نیز با علامه طباطبایی هم رأی و براین باور است که روش استنطاق، نتیجه‌ی پژوهش در قرآن را که همان پاسخ قرآن به پرسش‌های مستنطق است، از لغزش‌ها و هواهای او مصون می‌دارد. البته اگر به درستی به اجرا درآید، و

استنطاق را باید از تفسیر به‌رأی متمایز ساخت؛ در آن جا، مفسّر نسبت به چیزی رأی خاصی دارد و برای اثبات ادّعی خود، طبق میل و هوای نفسانی‌اش، قرآن را تأویل می‌کند؛ ولی در استنطاق قرآن، مستنطق تنها با پرسش‌های دقیق به پیشگاه قرآن می‌رود و از نزد خود، رأی خاصی ندارد تا آن را با قرآن بسنجد، و تنها در پی کشف پیام قرآن است (نک: بحرانی، احمد، ۱۷۲-۱۷۳).

باید گفت که استنطاق قرآن نیز در معرض آسیب‌هایی قرار دارد که مستنطق، باید برای دفع و رفع آنها چاره اندیشی کند. تا در دام تفسیر به‌رأی، گرفتار نگردد؛ یکی از این آسیب‌ها آن است که برخی آیات را که در پاسخگویی به سؤال مطرح شده، نقش دارند، از نظر پژوهشگر یا مستنطق قرآن دور بماند (نک: همو).

آسیب دیگری که ممکن است دامن استنطاق قرآن، به خصوص در شکل «تفسیر قرآن به قرآن» را بگیرد، این است که یک مستنطق، بر اساس پیش‌فرض ذهنی خاص خود، میان دو یا چند آیه ارتباط برقرار کند، و پیامی را از آن آیات استخراج کند؛ در حالی که بدون آن پیش‌فرض، نمی‌توان آن آیات را به هم ربط داد. در این جا نیز با دخالت مقدمه‌ای خارج از اسلوب قرآن، استنطاق صورت گرفته است (نک: موسوی، ۱۹۷).

سید علی‌عباس موسوی با ذکر نمونه‌هایی از تفسیر قرآن به قرآن، از تفسیرالمیزان و تسنیم که به نظر وی بر اساس پیش‌فرض‌های مفسّر بنا شده است، اشاره دارد که این روش، هرچند ممکن است بر معارفی خاص یا نوعی تدبّر در آیات تکیه کند، ولی ناگزیر شاهدهی بر مقبول بودن آن برای عرضه به دیگران لازم است؛ در غیر این صورت، با تفسیر به رأی فرقی ندارد (نک: همو، ۱۹۷-۲۰۸).

روش درست اجرای استنطاق قرآن برای ایمنی از تفسیر به‌رأی، پی‌گیری و تتبع کامل قرآن از یک سو و گوش سپردن به قرآن ناطق و بهره‌مندی از آموزه‌های اهل بیت (ع) از سوی دیگر است (نک: بحرانی، پیشین).

نتیجه

۱. تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر موضوعی، تأویل و استنباط، هریک، جنبه‌ای از استنطاق قرآن را در بر می‌گیرد و اطلاق «استنطاق قرآن» بر هریک از آنها درست است.
۲. قرآن، برای حلّ مسائل و مشکلات اجتماعی در جامعه‌ی اسلامی قابلیت دارد و طلب کردن پاسخ برای این مسائل از قرآن، به صورت موضوعی و به مدد آیات قرآن، امری لازم و ممکن است.

۳. روش «تفسیر قرآن به قرآن» و روش «تفسیر موضوعی» مکمل و متمم یکدیگرند و حاصل اجرای آن دو به «استنطاق» نظر قرآن می‌انجامد که پاسخ سؤالات و حل مشکلات متعدّد بشر در عرصه‌های مختلف اعتقادی، اخلاقی و احکام عملی در حوزه‌های فردی و اجتماعی است.

۴. با توجه به احاطه‌ی منحصر به فرد اهل بیت (علیهم‌السلام) بر ظاهر و باطن آیات قرآن، سطح کامل استنطاق قرآن، به خصوص آن سطح از گنجینه‌ی علمی قرآن که ناظر به ملاحم و اخبار غیبی است، تنها در اختیار اهل بیت (علیهم‌السلام) است.

۵. دسترسی شاگردان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) به مراتبی از استنطاق، عقلاً و نقلاً ممنوع نیست؛ بلکه لازمه‌ی تکامل انسان است و آنان نیز با تعلیم اهل بیت (علیهم‌السلام)، به تناسب همّت و استعداد خویش، توانایی گفتگو با قرآن و پرسشگری از آن را دارند و می‌توانند به مراتبی از آن دست یابند.

۶. علامه طباطبایی با الهام از روایات اهل بیت (علیهم‌السلام) روش استنطاق قرآن را آموخت و با نگارش تفسیر *المیزان* گام بلندی در کاربردی شدن این روش برداشت.

۷. روش استنطاقی شیخ احمد بحرانی، جزء نگر است و به سؤالات جزئی‌ای که برای پژوهشگر پدید می‌آید، پاسخ قرآنی می‌دهد.

۸. روش شهید صدر در «المدرسة القرآنية»، روشی کل نگر است و می‌خواهد دیدگاه قرآن درباره‌ی تمام موضوعات مطرح در جامعه را با استنطاق قرآن به دست آورد.

۹. استنطاق قرآن، آسیب‌هایی دارد که ممکن است انسان را گرفتار تفسیر به رأی کند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم ترجمه‌ی محمد مهدی فولادوند.
۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد تمیمی، *عزیر الحکم و درر الکلم*، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۶.
۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، *شرح نهج البلاغة*، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب* [با حواشی یازجی و گروهی از اهل لغت] بیروت، دار صادر، چاپ اول، بی تا.

۵. باقری، خسرو، هویت علم دینی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۶. بحرانی، کمال الدین میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، بیروت، دارالآثار للنشر و دارالعالم الإسلامي، چاپ دوم، ۱۴۰۱ هـ.ق.
۷. بحرانی، احمد بن عیسی، التأویل منهج الاستنباط فی الإسلام، دار التأویل للطباعة و النشر، بی جا، چاپ دوم، ۱۹۹۹.
۸. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، مؤسسه البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۹. جعفری، محمد تقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، تحقیق و تنظیم: محمد صفایی، قم، انتشارات اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۸.
۱۱. همو، تفسیر تسنیم، تحقیق و تنظیم: عبدالکریم عابدینی، قم، انتشارات اسراء، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
۱۲. همو، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، انتشارات اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۱۳. همو، حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه، تنظیم و تدوین: حسین شفیعی، قم، انتشارات اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۱۴. همو، قرآن کریم از منظر امام رضا (ع)، مترجم، زینب کربلایی، قم، انتشارات اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۶.
۱۵. همو، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، تحقیق و تنظیم: احمد واعظی، قم، انتشارات اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
۱۶. همو، شریعت در آینه معرفت، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۱۷. حبری، کوفی ابو عبدالله حسین بن حکم، تفسیر الحبرئ، بیروت، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۱۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، الفوائد الطوسیه، تحقیق و تصحیح: سید مهدی لاجوردی حسینی - شیخ محمد درودی، قم، چاپ خانه علمیّه، چاپ اول، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۹. همو، وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ هـ.ق.

۲۰. خویی، سید ابوالقاسم (ق ۱۵)، *البيان في تفسير القرآن*، ناشر: انوار الهدی، چاپ هشتم، ۱۴۰۲ هـ.ق.
۲۱. داودی، محمدرضا، «اهل بیت (علیهم السلام) و تفسیر موضوعی قرآن»، ماهنامه معرفت، ش ۷۱، آبان ۱۳۸۲.
۲۲. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، *أعلام الدین*، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ هـ.ق.
۲۳. شریف رضی، *نهج البلاغه*، قم، انتشارات دار الهجره، بی جا، بی تا.
۲۴. شعیری، تاج الدین، *جامع الأخبار*، قم، انتشارات رضی، ۱۳۶۳.
۲۵. صدر، محمد باقر، *مقدمات في التفسير الموضوعي للقرآن*، مؤسسه الصدرین للدراسات الإستراتيجية، نیز با عنوان «المدرسة القرآنية» نیز توسط دار التعارف للمطبوعات، در بیروت، سال ۱۹۷۹م با چاپ رسیده است.
۲۶. صدوق، علی بن بابویه، *معانی الأخبار*، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۶۱.
۲۷. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرين*، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، *الأمالی*، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲.
۲۹. طیب، سید عبدالحسین، *اطیب البیان في تفسير القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم سال ۱۳۷۸.
۳۰. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، چاپخانه علمی تهران، ۱۳۸۰ هـ.ق.
۳۱. فضل الله، سید محمدحسین، *تفسیر من وحی القرآن*، بیروت، دارالملاک للطباعة و النشر، چاپ دوم، ۱۴۱۹ هـ.ق.
۳۲. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۳۳. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۳۶۵.
۳۴. متقی هندی، علی بن حسام الدین، *کنز العمال في سنن الأئوال*، بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۹۸۹.
۳۵. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هـ.ق.
۳۶. همو، *مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول*، محقق و مصحح: سیدهاشم رسولی، ناشر: دار الکتب الإسلامية تهران، چاپ دوم، سال ۱۴۰۴ هـ.ق.
۳۷. مدرس، سید محمد تقی، *من هدی القرآن*، تهران، دار محبّی الحسین، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.

۳۸. مصباح یزدی، محمد تقی، قرآن در آیینهای نهج البلاغه، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، چاپ سوم، ۱۳۸۹.
۳۹. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۴۰. مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، تهران، انتشارات صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۳.
۴۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإختصاص، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید ۱۴۱۳ ه.ق.
۴۲. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، بی تا بی جا.
۴۳. موسوی، سیدعباس، «تفسیر القرآن بالقرآن: النظریة و التطبيق من منظور نقدی»، الحیاة الطیبة، سال ششم، شماره ۱۹.
۴۴. نواب لاهیجی، محمد باقر، شرح نهج البلاغه، تصحیح و تعلیق: سید محمد مهدی جعفری و محمد یوسف نیری، انتشارات میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۴۵. ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، قم، انتشارات مکتبة الفقیه، بی تا.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی